

معناشناسی ارتباط بین عرفان اسلامی و هنر از دیدگاه زیبایی‌شناسی

مهدی امیری*

عضو هیات علمی دانشگاه ملی زابل، کارشناسی ارشد کارگردانی تئاتر،

art.amiri@uoz.ac.ir

چکیده

هنر بازگشت به خویشتن به معنای بازگشت به شخصیت خویش و به معنای دمیدن آن روح سازنده و فعال پیشرو است، که در گذشته فرهنگ، جامعه، مدنیت را ساخت؛ نه به معنای بازگشت به مسائل مرده و منقضی شده بر حسب زمان و ضرورت. انسان امروز با همه چیز بیگانه است و جهان همیشه با او بیگانه تر، این مساله غربت است و این غربت باعث می شود که هنر به وجود آید علم کوشش انسان است برای آگاه شدن از آنچه هست. تکنیک و صنعت عبارتند از ابزار کوشش فکری انسان برای برخورد شدن هر چه بیشتر از آنچه هست، اما هنر عبارتند از: کوشش انسان برای برخوردار شدن از آنچه که باید باشد، اما نیست. هنر آن امانتی است که خداوند به انسان داد. به زمین و آسمان و کوه ها و دریاها عرضه کرد، هیچ کدام بر نداشتند و تنها انسان پذیرفت چون انسان است که دردمند است و احساس دارد و می‌تواند هنرمند گردد. در این مقاله سعی شده روش اسنادی اهمیت هنر معنوی و تجلی عرفان در تئاتر هنر اسلامی ایران مورد بررسی قرار گیرد و زیبایی های فراموش شده یاد آوری گردد و در نهایت نقش اساسی عرفان در تئاتر در جهت بخشیدن و هدایت هنر و هنرمندان به سوی مقصد الهی بیان شود.

واژگان کلیدی: هنر عرفانی، رمزگرایی، فرهنگ، عالم خیال

۱- مقدمه

توحید عرفان به معنی وحدت وجود موجود است، که براساس آن تنها یک حقیقت وجود واقعی دارد و پدیده های دگر همه مظاهر و تعینات آن حقیقت اند و با این حساب باید همه چیز خدا، و خدا همه چیز بوده باشد. عارف کسی است که حق را در همه چیز می بیند بلکه آن را عین همه چیز می داند و نیز عارف معتقد است جهان و هر چه در اوست الوهی است. درمکتب عرفان عشق و جذبه نیروی حاکم بر همه عناصر و اجزاء جهان است و همین جاذبه عشق ساری غیر مرئی است که عالم هستی را زنده و برنا نگه داشته و سلسله موجودات را به هم پیوسته است به طوری که اگر در این پیوستگی و به هم بستگی سستی و خللی روی دهد رشته هستی گسیخته خواهد شد و قوام و دوام از نظام عالم وجود رخت بر خواهد بست.

گر نبود عشق بفسردی جهان
کی فدای روح گشتی، نامیات

دور گردن ها ز موج عشق دان
کی جمادی محو گشتی، در نبات

برای بیان این عشق تنها می توان این عبارت را بیان کرد:

هرچیز که داشتم نثارت کردم

گفتم دل و جان برسرکارت کردم

این من بودم که بیقرارت کردم

گفتا، تو که باشی که کنی یا نکنی

عرفا نسبت به پیروان ادیان و مذاهب دیگر همیشه به دیده اغماض می‌نگریستند و معتقد بودند که معنی یکی است هر چند که عبارت‌های مختلف باشند و جانانه کعبه و بتخانه یکی است و حرم و دیر سبوح و پیمانان چندان فرقی ندارند در صورتی که اهل هر دین و مذهب یکی از اساسی ترین مسائل اعتقادی اش حقانیت دین و مذهب خاص خود و بطلان تمام ادیان و مذاهب دیگر بود.

این عربی از عرفای قرن ۶ هجری می گوید «مبادا که تنها بعقیده ای خاص پایبند بوده و عقاید دیگر را کفر بدانی که در این صورت زیان می بری و بلکه علم به حقیقت مسئله را از دست خواهی داد پس باطن خود را هیولا و ماده تمامی صورتهای اعتقادی بگردان از آن جهت که خدای تعالی بر ترو والاتر از آن است که در انحصار عقیده خاص واقع شود.»

عرفان نیز نمیتوانسته از تأثیر اسلام برکنار باشد در واقع زندگی و حالات و کمالات و مناجات رسول اکرم سرشار از شور و هیجان معنوی و مملو از بشارات عرفانی است. دعاهاى رسول اکرم (ص) فراوان مورد استشهداد و استناد عرفا قرار گرفته است. امیر المومنین علی(ع) که اکثریت قریب به اتفاق اهل عرفا و تصوف سلسله های خود را به ایشان می رسانند کلماتش الهام بخش معنویت و معرفت است. دعاهاى اسلامى مخصوصاً دعاهاى شیعی گنجینه ای از معارف اسلامى است از قبیل دعای کمیل، دعای ابو حمزه ثمالی، مناجات شعبانیه، دعاهاى صحیفه سجادیه عالیترین اندیشه های معنوی در این دعاها است. آیا با وجود این همه منابع جای این است که ما در جستجوی یک منبع خارجی باشیم؟ مستشرقین در جستجوی منبعی غیر از اسلام هستند که الهام بخش معنویت های عرفانی باشد و دریای عظیم را نادیده می گیرند.

۲- بیان مساله

یکی از علومی که در دامن فرهنگ اسلامی زاده شد و رشد یافت. تکامل پیدا کرد علم عرفان است. درباره عرفان از دو جنبه می توان بحث و تحقیق کرد: یکی از جنبه اجتماعی و دیگر از جنبه فرهنگی. عرفان با سایر طبقات فرهنگی اسلامی از قبیل مفسرین. محدثین فقها، متکلمین، فلاسفه ادبا. شعرا ... یک تفاوت مهم دارند و آن اینکه علاوه بر اینکه یک طبقه فرهنگی هستند و علمی به نام عرفان بوجود آوردند و دانشمندان بزرگی در میان آنها ظهور کردند و کتب مهمی تالیف کردند. یک فرقه اجتماعی در جهان اسلام بوجود آوردند با مختصاتی مخصوص به خود. بر خلاف سایر طبقات فرهنگی از قبیل فقها و حکما و غیره که صرفاً طبقه ای فرهنگی هستند و یک فرقه مجزا از یکدیگر به شمار نمی روند.

اهل عرفان هر گاه با عنوان فرهنگی یاد شوند با عنوان « عرفا » و هر گاه با عنوان اجتماعی شان یاد شوند غالباً با عنوان « متصوفه » یاد می شوند. عرفا و متصوفه هر چند یک انشعاب مذهبی در اسلام تلقی نمی شوند و خود نیز مدعی چنین انشعابی نیستند و در همه فرق و مذاهب اسلامی حضور دارند، در عین حال یک گروه وابسته و بهم پیوسته اجتماعی هستند. یک سلسله افکار و اندیشه ها و حتی آداب مخصوص در معاشرتها و لباس پوشیدن و احیاناً آرایش سر و صورت و سکوت در خانقاهها و غیره به آنها به عنوان یک فرقه مخصوص فرهنگی و اجتماعی رنگ مخصوص داده و می دهد. البته همواره خصوصاً در میان شیعه- عرفایی بوده و هستند که هیچ امتیاز ظاهری با دیگران ندارند و در عین حال عمیقاً اهل سیر و سلوک عرفانی می باشند. و در حقیقت عرفانی حقیقی این طبقه اند، نه گروههایی که صدها آداب از خود ایجاد کرده و بدعتها ایجاد کرده اند. ما در این مقاله که درباره کلیات علوم اسلامی بحث می کنیم به جنبه تصوف عرفان کاری نداریم، فقط از جنبه فرهنگی وارد بحث می شویم، یعنی به عرفان به عنوان یک علم و یک شاخه از شاخه های فرهنگ اسلامی نظر داریم نه به عنوان یک روش و طریقه که فرقه اجتماعی پیرو آن هستند.

اگر بخواهیم از جنبه اجتماعی وارد بحث شویم ناچار باید این فرقه را از نظر علل و منشا و از نظر نقش مثبت و منفی، مفید یا مضرى که در جامعه اسلامی داشته است. فعل و انفعالی که میان این فرقه را از نظر علل و منشا و از نظر نقش مثبت و منفی، مفید یا مضرى که در جامعه اسلامی داشته است فعل و انفعالی که میان این فرقه و سایر فرق اسلامی رخ داده است رنگی به معارف اسلامی داده است، تأثیری که در نشر اسلام در جهان داشته است مورد بحث قرار دهیم. ما فعلاً به این مطالب کاری نداریم. بحث ما فقط درباره عرفان به عنوان یک علم و یک بخش فرهنگی است.

عرفان به عنوان یک دستگاه علمی و فرهنگی دارای دو بخش است: بخش عملی و بخش نظری.

بخش عملی عبارت است از "ان قسمت که روابط و وظایف انسان را با خودش و با جهان و با خدا بیان می کند و توضیح می دهد. عرفان در این بخش مانند اخلاق است، یعنی یک علم عملی است با تفاوتی که بعداً بیان می شود. این بخش از عرفان علم «سیر و سلوک» نامیده می شود. در این بخش از عرفان توضیح داده می شود که «سالك» برای اینکه به قله انسانیت یعنی توحید برسد از کجا باید آغاز کند و چه منازل و مراحل را باید طی کند و در منازل بین راه چه احوالی برای او رخ دهد و چه ارداتی بر او وارد می شود و البته همه این مراحل و منازل باید با اشرف و مراقبتهای یک انسان کامل و پخته که قبلاً این راه را طی کرده و از رسم و راه منزلتها، آگاه است صورت گیرید و اگر همت انسان کاملی بدرقه راه نباشد خطر گمراهی است.

عرفا از انسان کاملی که ضرورتاً باید همراه نو سفران باشد گاهی به طایر قدس و گاهی به خضر تعبیر می کنند.

همتم بدرقه راه کن ای طایر قدس که دراز است ره مقصد و من نوسفرم

ترک این مرحله بی همراهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی

البته توحیدی که از نظر عارف، قله منبع انسانیت به شمار می رود و آخرین مقصد سیر و سلوک عارف است. با توحید مردم عامی و حتی با توحید فیلسوف، یعنی اینکه واجب الوجود یکی است نه بیشتر، از زمین تا آسمان متفاوت است. توحید عارف یعنی موجود حقیقی منحصر به خداست، جز خدا هر چه هست نمود است نه بود. توحید عارف یعنی جز خدا هیچ نیست. توحید عارف یعنی طی کردن و رسیدن به مرحله جز خدا هیچ ندیدن. این مرحله از توحید را مخالفان عرفا تایید نمی کنند و احیاناً آن را کفر و الحاد می خوانند، ولی عرفا معتقدند که توحید حقیقی همین است، سایر مراحل توحید خالی از شرک نیست. از نظر عرفا رسیدن به این مرحله کار عقل و اندیشه نیست کار دل و مجاهده و سیر و سلوک و تصفیه و تذهیب نفس است. به هر حال این بخش عرفان بخش عملی عرفان است، از این نظر مانند علم اخلاق است که درباره چه باید کرد ها بحث می کند با این تفاوت که: اولاً عرفان درباره روابط انسان با خودش و با جهان و با خدا بحث می کند و عمده نظرش درباره روابط انسان با خدا است و حال آنکه همه سیستمهای اخلاقی ضرورتی نمی بینند که درباره روابط انسان با خدا بحث کنند، فقط سیستمهای اخلاقی مذهبی این جهت را مورد عنایت و توجه قرار می دهند.

ثانیاً سیر و سلوک عرفانی - همچنانکه از مفهوم این دو کلمه پیدا است پویا و متحرک است، بر خلاف اخلاق که ساکن است. یعنی در عرفان سخن از نقطه آغاز است و از مقصدی و از منازل و مراحل که به ترتیب سالک باید طی کند تا به سر منزل نهایی برسد. از نظر عارف واقعا بدوه هیچ شاعبه مجاز برای انسان صراط وجود دارد و آن صراط را باید بیبماید و مرحله به مرحله و منزل به منزل طی نماید و رسیدن به منزل بعدی بدون گذر کردن از منزل قبلی ناممکن است لهذا از نظر عارف، روح بشر مانند یک گیاه و یا یک کودک است و کمالش در نمو و رشدی است که طبق نظام مخصوص باید صورت گیرد ولی در اخلاق صرفاً سخن از یک سلسله فضائل است از قبیل، راستی، دوستی، عدالت، عفت، انصاف، احسان، ایثار و غیره که روح باید به آن مزین و متجلی گردد. از نظر اخلاق روح انسان مانند خانه‌ای است که باید با یک سلسله زیورها و زینت‌ها و نقاشی‌ها مزین گردد، بدون اینکه ترتیبی در کار باشد که از کجا آغاز شود و به کجا انتها یابد مثلاً از سقف شروع شود یا از دیوار ها یا از کدام دیوار، از بالای دیوار یا از پایین، رد عرفان بر عکس، عناصر اخلاقی مطرح می شود اما به اصطلاح صورت دیالکتیکی، یعنی متحرک و پویا.

ثالثاً عناصر روحی اخلاقی محدود است به معانی و مفاهیمی که آن را می شناسند، اما عناصر روحی عرفانی بسی وسیعتر و گسترده تر است. در سیر و سلوک عرفانی از یک سلسله احوال و واردات قبلی سخن می‌رود که منحصر به یک سالک راه در خلال مجاهدات و طی طریقها دست می دهد و مردم دیگر از این احوال و واردات بی بهره‌اند. بخش دیگر عرفان مربوط است به تفسیر هستی یعنی تفسیر خدا و جهان و انسان. عرفان در این بخش مانند فلسفه است و می خواهد هستی را تفسیر نماید، بر خلاف بخش اول که مانند اخلاق است و می خواهد انسان را تغییر دهد و همچنانکه در بخش اول، با اخلاق تفاوت‌هایی داشت، رد این بخش با فلسفه تفاوت‌هایی دارد. در درس بعد این مطالب را توضیح خواهیم داد.

۳- روش تحقیق

روش تحقیقی که در این مطالعه در پیش می‌گیریم نشانه‌شناسی و معناشناسی ارکان و عناصر در کارکرد فضا و فضا سازی می باشد و بر اساس رویکرد تحلیلی پدیدارشناختی به بررسی و تحلیل روابط و ارتباطات بین هنر و عرفان می پردازیم.

۴- رابطه هنر و دین

معماری سترگ و اشکال عالی تر هنر در همه فرهنگ ها همواره برای انتقال مفاهیم انتزاعی به کار رفته است ولی مهمتری از آن فهم این معنی بود که اندیشه های مربوط به انسان و رابطه او با جهان اساساً در همه فرهنگ ها یکسان است: همه آنها ملهم از یک منبع واحدند که همه چیز ناگزیر در نهایتاً امر به آنها باز می گردد و همه آنها متقدند که در ورای واقعیت جسمانی ظاهر حقیقی مابعد الطبیعی هست این حقیقت در درون انسان و در گرداگرد اوست و انسان هم خویشتن این جهان حیوانی دارد و هم خویشتن بالقوه عالی تری و هدف انسان در این زندگی وصول به معرفت نهایی در یگانه شدن با مطلوب خویشتن

است، دکتر شریعتی در این زمینه معتقد است که هنر یک (مقوله) دینی است و یک حقیقت متعالی و مقدس است که نجات بخش بشریت است همچنین یک رسالت ما فوق مادی و متعالی و صد در صد انسانی دارد. مخاطب هنر همه انسانهاست. بازگشت به خویشتن به صورت احیای خرافه ها، سنت های منجمد، کهنه پرستی و بازگشت به سنت بومی وحشی و بدوی در آمده.

هنر بازگشت به خویشتن به معنای بازگشت به شخصیت خویش و به معنای دمیدن آن روح سازنده و فعال پیشرو است، که در گذشته فرهنگ، جامعه، مدنیت را ساخت؛ نه به معنای بازگشت به مسائل مرده و منقضی شده بر حسب زمان و ضرورت. انسان امروز با همه چیز بیگانه است و جهان همیشه با او بیگانه تر، این مساله غربت است و این غربت باعث می شود که هنر به وجود آید. علم کوشش انسان است برای آگاه شدن از آنچه هست. تکنیک و صنعت عبارتند از ابزار کوشش فکری انسان برای برخورد شدن هر چه بیشتر از آنچه هست، اما هنر عبارتند از: کوشش انسان برای برخوردار شدن از آنچه که باید باشد، اما نیست.

بنابراین یک کار هنر این است که بعد از آنکه انسان با آگاهی انسانی بیشتر گریز از طبیعت کرد و طبیعت غریب یافت به کمکش می آید تا احساس غربت در او تخفیف پیدا کند. هنر آن امانتی است که خداوند به انسان داد. به زمین و آسمان و کوه ها و دریاها عرضه کرد، هیچ کدام بر نداشتند و تنها انسان پذیرفت چون انسان است که دردمند است و احساس دارد و می تواند هنرمند گردد.

هنر تجلی آفریدگار انسان است تا طبیعت و هستی را آن چنانکه او می خواهد و نیست بیاراید یا آنچه را می خواهد و نیست، بسازد و به قول مولانا که چنین گفت:

گفتند می یافت نشود جسته ایم ما گفت آنکه یافت نشود آنم آرزوست.

شریعتی می گوید: ((من تمامی آثار هنری را بر اساس رفتن از عینیت به مادیت به تجرد و ذهنیت درجه بندی می کنم: از همه مادی تر مجسمه است که هم مجسمه است و هم سه بعد کامل دارد. کاملتر از آن نقاشی است زیرا دو بعد دارد. رقص می تواند تجلی درون انسان و تجرد باشد چون متناسب با روح و احساس و ادراک است. موسیقی فقط و فقط یک بعد دارد و آن هم زمان است. شعر تجرد مطلق و محض است. امروزه هنرمندها با هنر خود حرف می زنند و می خواهند بگویند انسان امروز یک بعدی استو انسان به دنبال هنر می رود تا به آدمیت نزدیکتر گردد. حتی گچ و سنگ به فرمان هنر و زیر پنجه هنر تبدیل به معنی و احساس تعقل و تجرد می گردد. رئالیسم یعنی ماندن در چارچوب آنچه هست و این ماندگار کردن انسان اس و این با انسان عاصی و انسان همواره تشمه سازگار نیست. هنر امروزه همپای فلسفه و انسان پرچمدار این عصیان علیه طبیعت و عینیت است. هنر امروز بر خلاف دیروز ماندن در تفنن نیست بلکه ساختن نوع بالاتری از انسان و از بشریت است. هر کسی که هنری جدید بیافریند در واقع خود را آفریده است یعنی خالق خویشتن و سازنده می شود.)) (شریعتی، ۱۳۸۵: صص ۳۰-۷).

۵- ارتباط هنر و عرفان

هنر بر نوعی از علم و معرفت و یا حکمت مبتنی است و یا بر نوعی بینش در مورد هستی شناسی و فلسفه حیات استوار است. در واقع هنر دینی تفسیر عارفانه از انسان و جهان و حیات انسانی است و دین نیز سرچشمه همین عرفان و معنویات است. عرفان باطن و مغز دین است. بر نوعی تفسیر آسمانی و معنوی از جهان هستی و انسان مبتنی است و همین نور معنویت دینی است که در کالبد هنر دینی تایید شده است و چون بین علم و عالم و معلوم نوعی یگانگی و وحدت وجود دارد. که این هماهنگی با نوعی حکمت قدسی و علم شهودی دریافت می گردد، نه از طریق علم حصولی.

در واقع عرفان و هنر هر دو جز علوم ذوقی و شهودی اند و احساسات لطیف طلب می کنند. عرفا معتقدند که انسان دو وجهه دارد وجهی به سوی رب باشد از آنجا که هنرمند با متعلق خود نوعی وحدت و اتحاد پیدا می کند و درک و ظرفیتش متناسب و هم طراز با همان آرزو می گردد، پس هنر تجلیگاه تمام نمای روح انسان است و هنر دینی حاصل روح تزکیه شده ای است که با شهود باطنی جمال مطلق را مشاهده کرده است. از منظر تفکر عرفانی عالم و آدم مظهر اسماء و آیات الهی هستند و بنابراین، خدا در تاریخ به اسماء متکثر، متجلی می شود و انسان مظهر و مجلای اسماء مختلف الهی می گردد از اینجا در هر دوره از ادوار تاریخی آدمیان مظهر اسمی از اسماء قرار می گیرند و تفکر به صور دین، هنر، فلسفه، عرفان، سیاست و علم

در نسبت با این اسم ظهور می کند، تجلی حق به اسماء متکثره موجب می شود، انسان هر بار هنر یا صورتی را که بیان می کند تغییر ماهیت دهد.

۶- هنر عرفانی و عالم خیال

پیشینه اعتقاد به عالم خیال و مثال در میان ایرانیان به دوران باستان بر می گردد. اساسا در تفکر زرتشتی جهان جسمانی تمثیل عالم روحانی یا نور است. یعنی عالم جسمانی ظهور و جلوه و تمثیل روحانی است و تنزل آن به مرتبه پایین... از آنجا که اهریمن به جهان جسمانی نزدیک است مبدا ظلمت و اهورا مزدا که به عالم روحانی غریب است. مبدا نور محسوب می شود. اتصال دو عالم جسمانی و روحانی به واسطه عالم برزخی و بینابینی است. که متفکران ایرانی آن را نیز به تصویر در می آورند این مرتبه همان عالم خیال و مثال است.

خیال در محدودترین معنایش، به قوه خاصی از نفس اطلاق می شود که جامع بین محسوسات است که دارای شکل و صورت اند، و معقولات، که شکل و صورت اند، و معقولات، که شکل و صورتی ندارند. صور خیالی هر چند از معرفتی فاقد صورت سرچشمه می گیرند، ولی به صورت حسی، ادراک می شوند و یا معنایی را متجلی میازند که حقایقی فرا حسی هستند. ناظم در رویای خویش، معانی را به صورت محسوسات میبیند، چرا که حقیقت خیال آن است که چیزی را که داتا متجسد نیست را تجسد ببخشد. هر صورت خیالی کثرت عالم خارج و وحدت شخص مدرک را با هم جمع می کند برزخی است بین ظلمت عالم روحانی. خیال را به هر عنوان که لحاظ کنیم اعم از کل عالم، به واسطه بین ارواح و اجساد نفس آدمی و یا قوی خاصی از نفس، اهمیت نهائی اش را تنها در قالب رابطه اش یا حقیقت الهی که آن را پدید آورده میتوان در یافت.^۱

عرفان مراتب اصلی وجود را شش مرتبه با پنج عالم، یا پنج حضرت معرفی می کند:

حضرت یعنی محال ظهور و بروز و پنج عالم را محل ظهور و تجلی گویند به همین خاطر آنها را ((حضرات خمس)) نامند یعنی تجلی ذات خداوند در این پنج حضرت است و آنها به لحاظ سیر نزولی هستی عبارتند از:

۱- مرتبه هویت غیبیه که اختصاص به ذات حق تعالی دارد و هیچ حس و حواسی یارای درک این مرتبه نمی باشد.

عنقار شکار نشود دام بازچین
کانجا باد به دست است دام را

۲- عالم لاهوت یا عالم اسماء و صفات که آن را با شهود باطنی می توان ادراک کرد.

۳- عالم جبروت یا عالم عقول یا عالم کلیه و فرشتگان که با عقل می توان آن را ادراک کرد.

۴- عالم مثال یا ملکوت را با خیال می توان ادراک کرد.

۵- عالم ناسوت یا عالم طبیعت که با حواس می توان ادراک کرد.

۶- عالم انسان یا جامه که حد و فاصل بین سیر نزولی و سیر صعودی است و با انسان سیر صعودی عالم هستی شروع می شود. عالم مثال را با تخیل می توان ادراک کرد.

خوارزمی در شرح فصول الحکم در مورد عالم خیال از زبان ابن عربی چنین می نویسد: بعد از مرتبه عالم مثال است که مسمی است به خیال و آن منقسم به مطلق و مقید.

«مقید» عبارتست از خیال انسانی و خیال متأثر می شود از عقول سماویه و نفوس ناطقه که مدرک معانی کلیه و جزئیه است. پس ظاهر می شود خیال را صورتی مناسب مرا این معانی را و گاهی متأثر می شود از قوای و همیه که مدرک معانی جزئیه است و بس. پس ظاهر می شود صورتی مناسب آن معانی جزئیه و این ثانی گاهی سبب سوء مزاج دماغ باشد و گاهی به حسب توجه نفس به قوت و همیه به سوی ایجاد صورتی از صور، چون کسی که محبوب غایت خویش را تخیل می کند، تخیلی قوی، لاجرم صورت محبوب غایت خویش را تخیل می کند، تخیل قوی، لاجرم صورت در خیالش ظاهر می شود، تا مشاهده محبوب خویش می کند. (خوارزمی، ۱۳۸۵ صص ۲۸۲-۲۸۱).

۱- برای مطالعه بیشتر به کتاب حکمت انسی و زیبایی شناسی عرفانی هنر اسلامی نوشته محمد مددپور مراجعه شود.

عالم مثال همان عالم ملکوت است، که خیال مقید واسطه ایست بین عالم طبیعت (محسوسات) و عالم مثال مطلق و روح عالم مثال صفات ثبوتیه حضرت حق است. و در واقع دو روی سکه اند. خیال در هنر عرفانی، خیالی متصل به اسماء و صفات حضرت و عالم غیب و بازتاب معانی معنوی و انعکاس آن در عالم حس است.

عالم مثال مطلق همان ملکوت است، که خیال مقید واسطه ای است بین عالم طبیعت و عالم مثال مطلق، و روح عالم مثال مطلق صفات ثبوتیه حضرت حق است و در واقع عالم خیال مقید منشوری است دو وجهی و وجهی به طرف عالم مثال مطلق و وجهی به طرف عالم محسوسات.

پس در هنر عرفانی خیالی که مطرح است، خیالی است متصل به عالم ملکوت یا عالم مثال مطلق که بتواند اسماء و صفات حضرت حق و معانی معنوی را در عالم حس به صورت تمثیل منعکس سازد. هنرمند عارف اهل شهود و اتصال با عالم ملکوت است، اهل وجد است و کشف زیرا هنر نوعی معرفت شهودی و حضوری در حقایق و معانی والای عالم هستی است و هنرمند عارف قابلیت نزول فرشتگانی را دارد که حاملان الهامات الهی اند و بر قلب تزکیه شده هنرمند عارف وارد می شوند.

۷- صفات جمال خداوندی و درک آن

مقصود از جمال خداوند پدیده و یا نمود عرضی نیست که مقوله کیفیت محسوب می شود و خداوند جسم نیست، که کیفیتی داشته باشد، بلکه اوست آفریننده همه کیفیت ها، به اضافه اینکه اگر جمال خداوندی مقوله کیفی بوده باشد لازمه اش ترکیب است، که برای خداوند امکان پذیر است. جمال او مافوق زیبایی ها محسوس و معقولی است، که در دو قلمرو انسان و جهان قابل دریافت می باشد.

اگر ما توانسته باشیم زیبایی فوق محسوسات را به عنوان زیبایی دریافت کنیم و بپذیریم و اگر این حقیقت را تصدیق کنیم، که زیبایی آرمان های معقول می تواند در ما انبساط روانی یا احساس و شهودی خاص زیبایی معقولات را به وجود بیاورد، توانسته ایم یک گام در راه دریافت جمال خداوندی برداریم.

از طرف دیگر زیبایی و جمال حقیقی است که در برابر درک آدمی برنهاد می شود و موجب تحرک شهود و ذوق یا احساس خاص زیبایی می گردد... پس منشا درک جمال خداوندی در درون آدمی است که شکوه و جلال و جمال جهان هستی آن را تحریک و به فعلیت می آورد.

استعداد والای خدایابی انسان هنگامی که به فعلیت می رسد می تواند جلال و جمال خداوندی را دریافت کند. که عبارت است از: تحول عالی روان یا روح از کثافت های خود محوری و اختلاط یا محسوسات و روابط در حال دگرگونی، به دریافت عظمت های فوق محسوسات، روح و روان آدمی جمال و کمال و جلال خداوندی را در می یابد.

جمال خداوند جمال مطلق است و انسان هنرمند زمانی می تواند آن را دریابد که بهره ای از جمال و زیبایی معقول و پایدار خواهد بود، که هیچگاه رنگ کهنگی به خود نمی گیرد چون که این اثر هنری با فطرت انسان آشنایی دارد و هنر لحظه برایش نو خواهد بود.

علامه محمد تقی جعفری (ره) زیبایی ها را به چهار نوع زیبایی اساسی تقسیم کرده است که عبارتند از:

- ۱- زیبایی محسوس
- ۲- زیبایی نامحسوس طبیعی
- ۳- زیبایی معقول
- ۴- زیبایی یا جمال مطلق

زیبایی نوع اول (زیبایی محسوس) که عبارتست از زیبایی های حسی و طبیعی که نمودهایی هستند در سطح طبیعت، پایدار نمی ماند و ثباتی ندارند.

زیبایی نوع دوم (زیبایی های نامحسوس طبیعی مانند آزادی محض) اگر هم ثباتی داشته باشند نسبی و محدودند و فقط زیبایی های معقول و ارزشی و فوق همه آنها جمال مطلق و لم یزال و لایزالی هستند که ثابت و پایدارند.

پس از این مقدمه باید در نظر گرفت که اکثر قریب به اتفاق مردم چنان تاثیر زیبایی های محسوس طبیعی و زیبایی های نامحسوس طبیعی قرار می گیرند، که برای مغز آنها مجالی برای اندیشه در انگیزه های وجودی و نتایج طبیعی و روانی و اجتماعی حقایق باقی نمی ماند.

مقصود آن نیست که اکثر قریب به اتفاق مردم در هنگام اشباع شدن با زیبایی های محسوس، حقایق را منکر می شوند، بلکه مقصود این است که تاثیر لذت یا زیبایی های محسوس، مانع از برقرار ساختن ارتباط فکری با حقایق متنوعی است که در امور فوق وجود دارد. (جعفری ۱۳۶۹:صص ۱۴۹-۱۴۸)

کار هنر این است که آنچه را ممکن است در قالب استدلال و تعلق، نا مفهوم و دور از دسترس باقی بماند، مفهوم سازد و در دسترس همه مردم قرار دهد. معمولا وقتی انسان تاثیری را که که حقیقتا هنری است می گیرد، تصور می کند این حالت را قبلا در خود احساس می کرده، اما از بیان آن عاجز بوده است.

هنر هدفی دارد و آن، سرایت دادن احساس هنرمند به انسان هاست، احساسی که خود هنرمندان آن را آزموده و تجربه کرده است. هنرمند بایستی برای احساسی که انتقال می دهد یک ضرورت باطنی احساس کند. و مرد هنرمند باید بر سطوح رفیع ترین جهان بینی عصر خویش جای داشته باشد و احساسی را تجربه کرده باشد و رغبت و اشتیاق و فرصت انتقال آن را داشته باشد و نیز در یکی از انواع هنر خداوند استعداد باشد.

«موضوعات بزرگ هنری، فقط به این دلیل بزرگ است که قابل فهم و ادراک همگانست.» (تولستوی ۱۳۷۶، ص ۱۶۸) چون هنری که از فطرت آدمی بر خیزد برای همگان قابل فهم می باشد. پس انسان در حد تجلیگاه اسماء و صفات الهی است، که هم نمایشگر صفاتی است انفعالی در قبال خداوند و هم صفات عالی در قبال عالم. او در انفعال محض عبد یا بنده خداست. در همان حال که خلیفه اوست بر زمین و نقش فاعلی در عالم دارد و سیطره بر آفریدگان همچنان که قرآن مجید می فرماید: عرضه کردیم امانت بر آسمان ها و زمین و کوه ها باز نشستند از برداشت آن و آدم فرا ایستاد و در گردن خویش کرد نقش فاعلی «خلیفه» با صفت انفعالی «عبد» در می آمیزد تا رابطه هماهنگ پدید آورد. که فرمانروایی زمین را بر آدمی روا می گرداند، مشروط بر آنکه انسان نسبت به خداوند در فرمانروایی محض باقی بماند.

«این سیر خلاقه به سوی خداوند- که در تمامی آدمیان امکان و قوه مکنونه ئی است- اساس رستگاری معنوی آدمی است. کوشش های خلاقه انسان شاهد است، بر این که قوه مکنونه را چه ژرفی تحقق داده است. هنر اسلامی در حد چنین کوششی تحقق فکری توحید را تعالی بخشد. لازمه هنر با اصل رعایت اصول معنوی است که خود مبنای اصالت چنین هنری را تشکیل نی دهد.» (اردلان، ۱۳۷۹، ص ۹)

از ممیزات هنر اسلامی کاهش تعینات و تشخیصاتی است که هنر مسیحی بر اساس آن تکوین یافته است اساس هنر مسیحی تذکر خداوند بر روی زمین است عبارتی تجسم لاهوت در ناسوت از اینجا تمام هم هنر مسیحی در تاکید بر صورت مسیح و مریم قدیسین که مظهر این تجسم اند تمامیت می یابد. (مددپور ۱۳۸۶: ص ۲۷۸)

جمال و زیبایی هنر اسلامی با نفی شمایل های مقدس و نفسی تجسم الهی در فکر و عقل آدمی همراه است به همین جهت هنر اسلامی به رمز گرائی گرایش پیدا کرده است. جمال تشبیهی با توجه باطن جلال تنزیهی موجب این گرایش شده است. یعنی هنرمند سعی می کند که در اثر هنری خود زیبایی را همانند خداوند بیافریند اما در عین حال سعی می کند این آفرینش زیبایی سطحی و طاهری نباشد و در عین خود اشاره به قدرت لایزال الهی کند.

هنر عرفانی هنر صعودی و نزولی است، بدین معنی که از عالم الوهیت و فیض مقدس شروع می شود و پس از طی مراتب عوالم لاهوت و جبروت و ملکوت به عالم طبیعت می رسد. بدین گونه که وقتی انسان وارد فضای یک مدرسه، مسجد، کلیسا، کنیسه و... قرار می گیرد، احساس سیر به عالم و عوامل غیب که سیر صعودی است می نماید و حالتی معنوی به جمال و کمال مطلق هستی در خود می یابد.

پس نتیجه می گیریم که عرفان و هنر هر دو جزء علوم ذوقی و شهودی هستند (البته منظور از هنر، هنر دینی است) زبان هر دوی آنها بر سمبولیسم و رازگرایی استوار است و هر دو از ظاهر به باطن حرکت می نمایند و با بال عشق به پرواز در می آیند و عرفان و هنر عین زیبایی اند. هر اثر هنری از زیبایی بی بهره نیست، که بعضی از اثرهای هنری گویای زیبایی طاهری (جمال) و برخی دیگر گویای زیبایی باطنی (کمال) هستند.

از دیدگاه عرفانی نیز نظام احسن است که به این معنی که جمال مطلق آن را به زیباترین شکل ممکن است و آن را مظهر و آیینه خود قرار داده است. در نهایت عرفان و هنر از جمال و کمال مطلق حکایت می کند. هر چند بیان ظاهر آنها متفاوت است. «زیبایی چون به خدا پیوسته باشد عبادت است و چون از او بگلسد بت خواهد شد. هنر دارای رسالتی است که هم سحر

آمیز است و هم معنوی. سحر آمیز است زیرا اصول، نیروها و نیز اشیائی را که برایش جذاب بنمایند به فضل نوعی افسون هماهنگی و حاضر جلوه می دهد معنوی است، زیرا حقایق و زیبایی ها را با نظر به ساحت باطن ما، با نظر به بازگشت ما به ملکوت خدا که در درون توست ظاهری و بیرونی می کند. مبداء به صورت تجلی در می آید تا بتواند دوباره مبدأ شود و با من فردی بتواند به نفس کای باز گردد یا صرفاً، نفس بشر بتواند از طریق پدیده های مفروض با مثل اعلائی ملکوتی و از این طریق با مثل اعلائی خود، ارتباط برقرار سازد. زیرا خداوند انسان را به صورت خود آفریده است.» (شووان ۱۳۸۳ ص: ۴۴)

احساس زیبایی با پیوستن به خدا «ذکر» است و با گسستن از او «غفلت». در واقع هر موجودی پرتوی زیبایی الهی است به نحوی خاص زیبایی الهی را متجلی می سازد.

۸- تمثیل و رمزگرایی در هنر عرفانی

اساساً هنرهای دینی در یک مشترک اند و آن هم جنبه رمزگرایی آنهاست. زیرا جهان را سایه حق تعالی می دانند اساساً رمزگرایی و تمثیل در هنر عرفانی از متون دینی (بالاخص دین اسلام) سرچشمه گرفته است و می بایست از تمثیل ها و رمزها در متون دینی به کار رفته تاویلی درست داشت و باطن رمز پی برد. بیشترین راز گرایی هنر اسلامی متأثر از قرآن کریم است در قرآن کریم چه بسیار داستان‌هایی است که جنبه رمزی و تمثیلی دارند. از جمله قصه حضرت آدم(ع)، حضرت موسی(ع)، حضرت خضر(ع) و... به طور کلی قصه های قرآن بیان حالات مختلفی وجودی انسان در مسیر رسیدن به کمال است، که جنبه سمبولیک دارند.

چون خداوند به همه انسان ها استعداد و زمینه را برای رسیدن به مقام انسان کامل داده است تا بتواند به سعادت ابدی دست یابد. این انسان تکامل یافته (به لحاظ بعد روحانی) دارای دو وجه است وجهی به سوی خداوند که همیشه به یاد خداست، وجهی به سوی مخلوقات که این انسان باید در بین مخلوقات و انسان معمولی زندگی کند و در عین حال حالات روحانی و معنوی خود را حفظ نماید، که این قصه های قرآنی بیان کننده این حالات هستند.

در فرهنگ و تمدن ایران اسلامی در بین رشته های مختلف هنری بیش از همه هنر عرفانی را در معماری و خوشنویسی و نقاشی می توان دید. که برجسته ترین تجلی مفاهیم عرفانی را بالاخص در معماری مساجد و نشانه ها و شکل های آن می توان مشاهده کرد و هنرمند و معمار وقتی شروع به کار می کنند به منزله این است که در مقامات و منازل معنوی سیر و سلوک می کنند تا در دنیا و آخرت رستگار گردند. مثلاً دایره یکی از اشکال هندسی است که در معماری ایلامی نقش مهمی دارد، برخلاف دیگر اشکال جهت ندارد و مفهوم نامتناهی بودن را به ذهن انسان مبتادر می کند. همچنان که خداوند نیز نامتناهی است.

یکی از کارهای اصلی هنر تجسم بخشیدن و حسی کردن رمز گونه زیبایی ها و رازهای جهان است. جهان است. جهان آشکار و جهان غیب و عنصر دیگر هنر، رازها، یعنی پنهان بودن موضوع آن از دیدگان عامه مردم است پس باید رازی در پس پرده و دور از چشم مردم عادی باشد رمزی که هنرمند با آن نهان راز را بر ملا بسازد و پیامی باشد که آن را بیان نماید. نقطه نظر هنرمند «زیبایی هاست» که موهبتی و اشراقی است و برای هر کس بدست آمدنی نیست و هنرمند واقعی کسی است که آن را از ماوراء ادراک عام بشری کند و به زبان رمزی گونه خود آن را به دیگران برساند. هنر قدسی و هنر دینی دو چیز نیست و هنر دینی یک هنر قدسی است. زیرا هر دینی به خدا و آفریدگار جهان مربوط می شود و دارای قداست و دین از قداست جدا نیست.

پس وقتی دانعکاس حقایق پیدا و ناپیدای جهان هستی باشد، معنی هنر دینی روشن می شود، زیرا که هنرمند با شعور ناخودآگاه خود به ملکوت جهان سفر می کند و ارمغان و دستاوردی که از این سیر و سفر خود می آورد هنر نامیده می شود هنری که پرده از راههای مقدس جهان قدس و عظمت بر می دارد هنر وقتی دینی است که واقعی باشد و از واقعیات جهان غیب الهام بگیرد فلسفه و عرفان هر دو خاستگاه اصلی هنر را عشق می دانند، معنای عشق در فلسفه عبارت است از علاقه و دلبستگی انسان به زیبایی و میل و کشش او به سوی چیزی که آن را نداشته باشد که از علاقه و دلبستگی انسان به زیبایی و میل و کشش او به سوی چیزی که آن را نداشته باشد که از آن به کمال تعبیر می کنند روح انسان می خواهد همواره خود را کامل کند و زیبایی جاذبه ای است برآرسیدن به کمال در عالم مادیات جاذبه حکمفرماست و در عالم ارواح و نفوس قانون عشق حکومت می کند.

«انس انسان با طبیعت ناشی از تشابه عالم صغیر و عالم کبیر است همین تشابه و سنخیت در گوهر انسان و جهان سبب عشق و محبت بین آنهاست و آنچه همه اجزاء جهان و از جمله گوهر وجود انسان را به سوی خود می کشاند، جاذبه همان عشق الهی است که در کنه جهان هستی به ودیعت نهاده شده است.» (طالب زاده، ۱۳۸۲ ص ۶۳)

طبیعیات جز کشش کاری ندانند
حکیمان این کشش را عشق خوانند
گر اندیشه کنی از راه بینش
به عشق است ایستاده افرینش

روح حساس هنرمند به سائقه همین نیروست که به دنبال زیبایی می گردد و به شکار آن می پردازد و آن را با زبان بی زبانی می کند. روح حساس هنرمند، شیفته کمال است که با سلوک و رانوردی عاشقانه ناقص به سوی کمال و مقام جمال می رود و در بازگشت خود ارمغانی در دل با خود می آورد و چون نمی تواند آن را صریح بیان کند به رمز و نماد متوسل می شود، تا بتواند با سیر و سلوک از طریق هنر خویش به مقام انسان کامل نائل آید. عرفا وجه تمسیه انسان را چنین گفته اند انسان مردمک جهان است می دانیم نقطه اصلی بینایی مردمک است و انسان به یاری همان مردمک مشاهده می کند. انسان کامل یا حقیقت محمدیه چشم جهان است و خداوند از طرق انسان کامل به عالم نگریسته و به آن فیض می رساند از این رو به انسان کامل کون جامع نیز گویند. زیبایی مطلق در هر یک از مراتب عالم هستی یک درجه از زیبایی را منعکس می کند و هنرمند آن انسانی است که روح لطیف و چشم نیز بینش با چشم در فضا معنوی به درون تمام موجودات می رود.

عرفان هم در بخش علمی و هم بخش نظری با دین مقدس اسلام تماس و اصطکاک پیدا می کند زیرا اسلام مانند هر دین و مذهب دیگر روابط انسان را با خدا و جهان و خودش بیان کرده و هم به تفسیر و توضیح هستی پرداخته است. قهرا اینجا این مساله پیدا می شود که میان آنچه عرفان عرضه می دارد با آنچه اسلام بیان کرده است چه نسبتی برقرار است. البته عرفای اسلامی هرگز مدعی نیستند که سختی ماورای اسلام دارند و از چنین نسبتی سخت تبری می جویند برعکس آنها مدعی هستند که حقایق اسلامی را بهتر از دیگران کشف کرده اند و مسلمان واقعی آنها می باشند عرفا در بخش عملی و چه در بخش نظری همواره به کتاب و سنت و سیرت نبوی و ائمه و اکابر صحابه استناد می کنند. ولی دیگران درباره آنها نظریه های دیگری دارند و ما به ترتیب آن نظریه ها را ذکر می کنیم.

الف- نظریه گروهی از محدثان و فقهای اسلامی-به عقیده این گروه عرفا عملاً پایبند به اسلام نیستند و استناد آنها به کتاب و سنت صرفاً عوامفریبی و برای جلب قلوب مسلمانان است و عرفان اساساً ربطی به انسان ندارد.

ب- نظریه گروهی از متجددان عصر حاضر این گروه که با اسلام میانه خوبی ندارند و از هر چیزی که بوی اباحت بدهد و بتوان آنرا به عنوان نهضت و قیامی در گذشته علیه اسلام و مقررات اسلامی قلمداد کرد به شدت استقبال می کند مانند گروه اول معتقدند که عرفا عملاً ایمان و اعتقادی به اسلام ندارند بلکه عرفان و تصوف نهضتی بوده از ناحیه ملل غیر عرب بر ضد اسلام و عرب در زیر سرپوشی از معنویت.

این گروه با گروه اول در ضدیت و مخالفت عرفان با اسلام وحدت نظر دارند، و اختلاف نظرشان در اینست که گروه اول اسلام را تقدیس می کنند و با تکیه به احساسات اسلامی توده مسلمان عرفا را هو و تحقیر می نمایند و می خواهند بدین وسیله عرفان را از صحنه معارف اسلامی خارج نمایند. ولی گروه دوم با تکیه بر شخصیت عرفا، که بعضی از آنها جهانی است می خواهند وسیله ای برای تبلیغ علیه اسلام بیابند و اسلام را هو کنند که اندیشه های ظریف و بلند عرفانی در فرهنگ اسلامی با اسلام بیگانه است و این عناصر از خارج وارد این فرهنگ گشته است. این گروه مدعی هستند که استناد عرفا به کتاب و سنت صرفاً تقیه و ترس عوام بوده است، می خواستند به این وسیله جان خود را حفظ کنند.

ج- نظریه گروهی بی طرفها - از نظر این گروه. در عرفان و تصوف خصوصاً در عرفان عملی، و بالاخص آنجا که جنبه عملی پیدا می کند بدعتها و انحرافات زیادی می توان یافت که با کتاب الله و با سنت معتبر وقف نمی دهد. ولی عرفا مانند سایر طبقات فرهنگی اسلامی و مانند غالب فرق اسلامی نسبت به اسلام نهایت خلوص نیت را داشته اند و هرگز نمی خواسته اند بر ضد اسلام مطلبی گفته و در آورده شود ممکن است اشتباهاتی داشته باشند، همچنانکه سایر طبقات فرهنگی مثلاً متکلمین، فلاسفه، مفسرین فقها اشتباهاتی داشته اند. ولی هرگز سوء نیتی نسبت به اسلام در کار نبوده است.

مساله ضدیت عرفا با اسلام از طرف افرادی طرح شده که غرض خاص داشته اند یا با عرفان و یا با اسلام. اگر کسی بی طرفانه و بی غرضانه کتب عرفا را مطالعه کند، به شرط آنکه با کتاب و با زبان و با اصطلاحات آنها آشنا باشد، اشتباهات زیادی ممکن است بیاید ولی تردید هم نخواهد کرد که آنها نسبت به اسلام صمیمیت و خلوص کامل داشته اند. ما نظر سوم را

ترجیح می دهیم و معتقدیم عرفا سوءنیت نداشته اند، در عین حال لازم است افراد متخصص و وارد در عرفان و در معارف عمیق اسلامی بی طرفانه در باره مسائل عرفانی و انطباق آنها با اسلام بحث و تحقیق نمایند.

نتیجه گیری

پس نتیجه می گیریم که هنر دینی-که در اینجا هنر اسلامی مقصود است- مترادف هنر قدسی است که پیام الهی را به بشر منتقل می سازد. هنر اسلامی مبتنی بر توحید است که یک جهان بینی کامل و گونه ای هستی شناسی منظم هندسه وار که نظم پلکانی جهان هستی و اطوار وجود و جایگاه آدمی و نسبت او با خدای خالق و دیگر موجودات همچون یک طرح و نقشه هنری به تصویر می کشد و جهان یک سره آئینه تمام نمای جمال و جلال اوست. مسلمانان توحید گرا با چنین چشم اندازی به هستی با خلق اثر هنری، زیبایی خداوند را به نظاره می نشیند و این امر در همه هنرهای اسلامی می باشد. در تحقیقات مربوط به هنر اسلامی، حدیث حب جمال و حدیث کنز مخفی معمولاً مورد استناد معماران قرار گرفته است که خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد و نیز نهفته بود و دوست داشت تا شناخته شود پس موجودات را آفرید تا شناخته شود. معرفت و خشیت و عشق به منزله سه عنصر عمده هنر اسلامی و پایه های معرفتی آن به شمار می روند، چنانچه هنرهای اسلامی این اصول را می توان مشاهده کرد، که چگونه نظم و تناسب و تقدس و وحدت جوئی و سیر از زمین تا خدا و گریز از غفلت و کثرت در این هنرها نشان داده شده است که در جامعه امروزی کاربرد فراوان دارد چون جوامع کنونی، دنیاگرایی و بی هدفی و سرگشتگی را سر لوحه کار خود قرار داده اند.

منابع

۱. اتینگها وزن، ریچارد-گرابار الک، ۱۳۸۶، هنر و معماری اسلامی (۱) ترجمه ی یعقوب آزد، چاپ ششم، تهران، ناشر: انتشارات سمت.
۲. اردلان نادر- بختیار، لاله، ۱۳۷۹، حس وحدت، مترجم: حمید شاهرخ، اصفهان، ناشر: نشر خاک
۳. اعوانی، استاد دکتر غلامرضا، ۱۳۷۵، حکمت و هنر معنوی، تهذاب، ناشر: نشر گروس.
۴. پوپ آرتور آپهام، ۱۳۶۲، معماری ایران، ترجمه ی غلامحسین افشار، تهران ناشر: انزلی.
۵. پور عبدالله، حبیب الله، ۱۳۸۹، حکمت های پنهان در معماری ایران، چاپ اول، تهران، ناشر انتشارات کلهر.
۶. تولستوی، لئون، ۱۳۷۶، هنر چیست؟، مترجم: کاوه دهگان، تهران، ناشر: انتشارات امیر کبیر.
۷. جعفری، استاد محمد تقی، ۱۳۶۹، زیبایی و هنر از دیدگاه اسلام، تهران، ناشر: انتشارات حوزه ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
۸. خوارزمی، تاج الدین حسین، ۱۳۸۵، شرح فصول الحکم ابن عربی، مصحح: نجیب مایل هروی، چاپ چهارم، تهران ناشر: انتشارات مولا.
۹. دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷، لغت نامه دهخدا، تهران، ناشر: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۱۰. شریعتی، علی؛ ۱۳۸۶، هنر، چاپ دهم، تهران، ناشر انتشارات چاپخش
۱۱. طالب زاده، حمید، ۱۳۸۲، آشنایی با فلسفه اسلامی، چاپ نهم، تهران، ناشر شرکت چاپ و نشر کتاب های دزسی ایران.
۱۲. قران کریم، ۱۳۷۸، مترجم: حسین انصاریان، قم، ناشر: انتشارات دانش.
۱۳. هیلن براند، ۱۳۸۰، معماری اسلامی: شکل، کارکرد، معنی، مترجم: باقر آیت الله زاده شیرازی، تهران، ناشر: روزنه
۱۴. مددپور، محمد، ۱۳۸۶، حکمت انسی و زیبایی شناسی عرفانی هنر اسلامی، تهران ناشر: شرکت انتشارات سوره ی مهر